

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۱ - بخش اول، احتمالات در حقیقت اسماء
تاریخ: ۳ دی ۱۳۹۸
مصادف با: ۲۷ ربیع الثانی ۱۴۴۱
جلسه: ۲۴
احتمال دوم و بررسی آن

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث در احتمالاتی است که درباره معنای اسماء در آیه ۳۱ مطرح شده است. عرض شد که اجمالا پنج احتمال در این باره قابل ذکر است. احتمال اول که دیروز مطرح کردیم و بطلانش مشخص شد این بود که منظور از اسماء الفاظ باشد و البته این غیر از احتمال دیگری است که شبیه این احتمال است و بیان خواهد شد. منظور از الفاظ همین الفاظی است که در بین مردم و زمان ها و زبان های مختلف رایج است و شیوع دارد. اشکالات این احتمال هم عرض شد.

احتمال دوم در معنای اسماء

احتمال دوم که در برخی از کلمات و تفاسیر مطرح شده این است که منظور از اسماء در واقع استعداد و قدرت نامگذاری برای اشیاء باشد، چون به هر حال برای پدیده های مختلف واقعی و اعتباری در این عالم نام انتخاب می شود، و این خودش در واقع یک استعداد و قدرت است به این معنا که انسان ها برای انتقال معانی و مفاهیم مورد نظر الفاظی را به عنوان اسم انتخاب میکنند و برای هر چیزی نامی برگزیده می شود که واسطه برای نقل و انتقال مقاصد به یکدیگر این اسامی است. استعداد تسمیه و نام گذاری هم کنایه از قدرت بیان و تکلم است. اگر قدرت تکلم و بیان در انسان نبود، واقعا انسان در زندگی دچار مشکل می شد. در اینصورت چطور انسان می توانست در مورد پدیده های عالم هستی سخن بگوید؟ چطور می توانست معلوماتش را به دیگران انتقال دهد؟

قدرت بیان موهبتی الهی است و خداوند متعال در این آیه اشاره به این موهبت دارد. میفرماید: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» یعنی خداوند به انسان موهبت بیان تعلیم داد، قدرت بیان به انسان عنایت کرد، این معنای اسماء است. آنگاه این احتمال تنظیر شده است به آنچه که در سوره الرحمن آمده «خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»، یعنی خداوند متعال انسان را خلق کرد، آنگاه به او بیان تعلیم داد. ترتیب بین خلق انسان و تعلیم بیان قابل توجه است. اگر بخواهیم دلایل و شواهد این احتمال را ذکر کنیم، مجموعا چند شاهد در اینجا قابل ذکر است:

۱. سوره الرحمن، آیات ۳ و ۴.

شاهد اول: یک شاهد نفس ترتیب بین خلقت انسان و تعلیم بیان است. در این سوره میفرماید: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»، یعنی انسان را خلق کرد و بیان را به او تعلیم داد. این ترتیب، نظیر ترتیب موجود در آیه ۳۰ و ۳۱ سوره بقره است که در آنجا هم ابتدا سخن از جعل خلافت و خلق انسان است و آنگاه بحث تعلیم مطرح است.

شاهد دوم: تعلیم هم در سوره الرحمن ذکر شده و هم در این سوره و ذکر تعلیم در هر دو سوره، شاهد بر این است که آنچه که خداوند متعال به انسان تعلیم داد قدرت بیان و تکلم است. هیچ کلمه و لفظی را پیدا نمی‌کنید که اسم برای چیزی نباشد حتی «واو» بعنوان یک حرف که در واقع اسم است برای یک چیزی مثلا نشانه است برای ربط، برای عطف و...

شاهد سوم: این است که در آیه ۳۱ سوره بقره درست است که اسم آدم ذکر شده، ولی مقصود شخص آدم نیست. در آنجا ذکر شد که خداوند اعلام خلافت شخص آدم را نکرد بلکه آنچه که اعلام شد خلافت نوع انسان بود به این معنا که انسان استعداد خلافت الهی را دارد و می‌تواند این استعدادها را به فعلیت برساند. پس مسئله خلافت شخص آدم مطرح نیست. در آیه سوره الرحمن هم سخن از انسان است و بحث تعلیم شخص آدم نیست. می‌گوید: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»، انسان را خلق کرد و به او بیان را تعلیم داد.

شاهد چهارم: اینکه خود کلمه اسماء در آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» به معنای این است که خدا اسماء را به انسان تعلیم داد، چون اسماء وسیله و ابزار بیان اند. این ارتباط و سنخیت بین اسماء و بیان خودش می‌تواند شاهد باشد. چون اساسا بیان متشکل از الفاظ و اسماء است و هیچ معنایی را نمی‌توان پیدا کرد که لفظی برای آن نباشد. البته انسان گاهی در مواضعی از پیدا کردن یک واژه عاجز می‌ماند تا بتواند مقصودش را برساند، ولی این هم برای این است که اسماء و الفاظ تحمل برخی معانی بخاطر بلندی آن را ندارند. یعنی آنقدر معنا بلند است که در قالب لفظ و واژه نمی‌گنجد؛ و الا نمی‌شود که پدیده ای باشد که لفظی به ازاء آن نباشد. بنابراین با تأمل و دقت در این آیات می‌توان گفت که منظور از اسماء همان قدرت بیان است.

شاهد پنجم: نفس این که فقط انسان از این موهبت برخوردار است و هیچ موجودی در این عالم از این موهبت برخوردار نیست، می‌تواند شاهد باشد بر اینکه رمز خلافت انسان این است.

پس مجموعا ۱. کلمه «عَلَّمَ» که در هر دو آیه آمده، توسط خدا است. ۲. متعلّم در هر دو انسان است، که در سوره الرحمن صریحا لفظ انسان ذکر شده ولی در سوره بقره اگر چه آدم ذکر شده، اما شخص آدم متعلّم نیست. ۳. ترتیب بین خلق و تعلیم. ۴. کلمه «اسماء» به این بیان که اسماء پیوند وسیعی با معانی دارند و بیان فقط بوسیله اسماء ممکن است، یعنی قدرت تکلم فقط در سایه اسماء امکان دارد. ۵. تنها موجودی که از این فضیلت بهره مند است انسان است و بهمین دلیل می‌تواند خلافت به او متوجه و متعلق شده باشد و باعث و معیار برتری انسان بر ملائکه باشد.

بررسی احتمال دوم

اشکال اول

اما این احتمال هم قابل قبول نیست، چون طبق این احتمال آنچه که معیار برتری انسان و خلافت او قرار داده شده، استعداد و قدرت بیان است. در حالی که آنچه که در آیه و جمله «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» وجود دارد، این است که خداوند متعال به آدم تعلیم داد و این ظهور در فعلیت آن علم است نه قدرت و استعداد و آمادگی.

اینکه انسان قدرت بیان داشته باشد، مزیت محسوب می‌شود ولی قدرت بیان یعنی استعداد و توانایی اما ظاهر این آیه این است که اسمائی که به انسان تعلیم داده شد و او علم پیدا کرد. معلوم فعلی است نه اینکه استعداد برای انسان پدید آمده باشد.

البته این پاسخی است که برخی داده اند چه بسا اشکال شود که در مورد انسان هم که بحث خلافتش مطرح شد، گفته شد که استعداد انسان مورد نظر است. یعنی خداوند این استعداد را به انسان داد که خلیفه خداوند شود. این استعداد با مراتبی که دارد، در همه انسان ها وجود دارد.

پاسخی که می‌توان به این اشکال داد، این است که درست است که در اینجا بحث استعداد انسان مطرح شده، ولی استعداد انسان برای خلافت غیر از تعلیم به انسان و فعلیت علم برای انسان است. خداوند متعال در آن شرایط به آدم به عنوان الگوی انسانیت حقایقی را تعلیم داد، یعنی بالفعل چیز هایی برای آدم معلوم شد، نه اینکه صرفاً توانایی پیدا کرده باشد. پس اشکال اول به این احتمال این است که آیه ظهور در فعلیت تعلیم و حصول علم در نفس آدم دارد، در حالی که استعداد بیان با فعلیت و با حصول علم سازگار نیست.

اشکال دوم

اشکال دوم اینکه بر فرض چنین باشد که به انسان اسماء تعلیم داده شده، اما این نمی‌تواند معیار خلافت باشد. یعنی سرّ خلافت انسان برای خداوند فقط به این است که قدرت بیان دارد؟ اینکه نمی‌تواند سرّ خلافت باشد، بلکه سرّ خلافت باید خیلی برتر از این امور باشد.

اشکال سوم

برای تقویت این احتمال شواهدی ذکر شد؛ تعلیم، ترتیب بین خلق و تعلیم، کلمه آدم، کلمه اسماء و تئظیری که این امور با آیه ۳ و ۴ سوره الرحمن شده است. این تشابهات هیچکدام نمی‌تواند دلیل بر آن باشد که مقصود اسماء در این آیه همان چیزی باشد که در سوره الرحمن بیان شده. درست است که ترتیب بین خلق و تعلیم در سوره الرحمن بیان شده، ولی این ترتیب که انسان اول خلق شد و بعد خداوند به او بیان را اعطاء کرد، این ترتیب چگونه می‌خواهد شاهد بر این باشد که منظور از اسماء بیان است؟ اینکه منظور از اسماء همین قدرت بیان باشد، هیچ دلیل، قرینه و شواهدی بر آن اقامه نشده.

اشکال چهارم

بعلاوه اینکه چنین چیزی با ظاهر آیه سازگار نیست. در سوره الرحمن بحث تعلیم بیان است، در اینجا تعلیم اسماء است. خود کلمه اسماء و بیان به حسب ظاهر با هم متفاوت اند. درست است که وجهی برای حمل هر دو آیه بر معنای واحد ذکر شد (اینکه اسماء مقدمه برای بیان است)، ولی فرض این است که منظور از اسماء خود بیان و قدرت بیان است. اینکه اسماء مقدمه بیان است، در صورتی است که ما اسماء را به معنای الفاظ بدانیم؛ ولی اگر گفتیم که اسماء در این آیه به معنای قدرت بیان نیست چون قدرت بیان و تکلم معیار برتری انسان بر ملائکه و سرّ اعلام خلافت نیست. لذا اسماء هر چند مقدمه بیان است، ولی مقصود از اسماء در این آیه دیگر نمی‌تواند الفاظ باشد.

لذا مجموعاً اینکه بخواهیم اسماء را حمل بر استعداد و قدرت بیان کنیم، به نظر می‌رسد که صحیح نیست هر چند که قدرت بیان یکی از ویژگی‌های انسان است ولی هر ویژگی انسان که سرّ خلافت او محسوب نمی‌شود. چون ملائکه هم در عالمی بودند که بیان به این معنا در مورد آنها متصور نبود، ولی اینکه قدرت بیان مزیتی باشد که ملائکه در برابرش سجده کنند و آنها را در مرتبه وجودی قرار دهد که فیض وجود از مسیر آنها به ملائکه افاضه شود، این قابل قبول نیست. افاضه وجود از مسیر وجوداتی است که به نام اسماء شناخته می‌شوند و این ممکن و میسر نیست مگر اینکه انسان از یک احاطه وجودی وسیع‌تری برخوردار باشد که بتواند وجود را به مرتبه پایین‌تر از خودش افاضه کند. پس احتمال دوم هم باطل شد.

سه احتمال دیگر باقی می‌ماند که باید بررسی شود و باید دید که حق در مسئله کدام است.

«والحمد لله رب العالمین»